

توصیف، تحلیل و تبیین معرفتی وحی در اندیشه فارابی

مهدی رضازاده جودی*

امیر دیوانی**

DOI: 10.22096/EK.2022.530554.1365

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۳]

چکیده

در تفکر فارابی، قوای ناطقه و متخیله بیشترین کارکرد را در ادراکات وحیانی دارند. فارابی وحی را حاصل اتصال قوه ناطقه نبی به عقل فعال و دریافت معقولات از آن دانسته، معتقد است نبی با طی مراتب عقلانی، می‌تواند صور معقوله از عقل فعال را دریافت کند. اما در بیانی دیگر، به نقش ابزاری قوه خیال در محاکانگری از معقولات و حقایق کلی وحی و دریافت عینی و بدون واسطه حقایق جزئی وحی تأکید دارد. هدف نوشتار حاضر توصیف، تحلیل و تبیین معرفت‌شناختی وحی از دیدگاه فارابی است. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی به بررسی چگونگی ارتباط قوه متخیله با عقل فعال، نحوه تبدیل معقولات کلی و جزئی به یکدیگر در نبی و حکیم و نحوه دریافت معارف وحیانی در نظام معرفتی فارابی پرداخته و در این تحلیل به این مسئله رهنمون شده است که تفاوتی که در اندیشه فارابی درباره نحوه افاضات عقل فعال به انسان و نقش قوه متخیله وجود دارد، حاکی از آن است که فارابی وحی را به قوه متخیله نبی تنزل نمی‌دهد؛ بلکه به علت وجود ضعف در نفس انسان‌ها، ارتباط نبی و انسان را از راه قوه متخیله امکان‌پذیر می‌داند. بنابراین از دیدگاه فارابی، وحی اصالتاً با توجه به قوه ناطقه مفهوم‌سازی می‌شود و رکن این ارتباط یعنی تخیل در تعریف وحی نقشی اساسی دارد. افزون بر این نبی و حکیم به درجه عقل مستفاد رسیده‌اند و می‌توانند به عقل فعال متصل شوند، اما نبی در داشتن قوه متخیل قوی‌تر از حکیم متمایز می‌گردد.

واژگان کلیدی: وحی؛ نبی؛ قوه متخیله؛ عقل فعال؛ فارابی.

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه مفید، قم، ایران. (نویسنده مسئول) Email: joudi1364@gmail.com

** دانشیار فلسفه، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران. Email: adivani@mofidu.ac.ir



مقدمه

تبیین وحی و مسائل آن از مهم‌ترین اجزا و نتایج فلسفه فارابی است. وی نخستین فیلسوفی است که به صورت روشمند به تحلیل این مسئله پرداخته و تبیینی معرفت‌شناسانه از آن ارائه کرده است. فارابی وحی را یکی از امور ارتباط‌دهنده میان عوالم بالا و پایینی می‌داند. وی وحی را حاصل اتصال عقل نبی به عقل فعال و دریافت معقولات از آن دانسته، معتقد است نبی با طی مراتب عقلانی می‌تواند به عقل فعال متصل شود و معارف و حیانی را به واسطه عقل مستفاد دریافت کند. بدین ترتیب، فارابی افاضه از عقل فعال به نبی را وحی می‌داند: «فهذه الإفاضة الكائنة من العقل الفعال إلى العقل المنفعل بأن يتوسط بينهما العقل المستفاد هو الوحي»^۱

فارابی در تبیینی که در کتاب السیاسة المدنیة ارائه می‌دهد، وحی را حاصل اتصال عقل (قوه ناطقه) نبی به عقل فعال و دریافت معقولات از آن می‌داند^۲ اما در تبیین دیگری که در کتاب آراء اهل المدینة الفاضله ارائه می‌دهد، نقش مهمی برای قوه خیال قائل می‌شود و می‌کوشد هم به نقش ابزاری آن در محاکاتگری و تصویرگری از معقولات و حقایق کلی وحی و هم به نقش اساسی آن در دریافت عینی و بدون واسطه حقایق جزئی وحی بپردازد: «و إذا بلغت قوته المتخیلة نهاية الکمال، فيقبل، في يقظته، عن العقل الفعال، الجزئیات الحاضرة و المستقبلية، أو محاکياتها من المحسوسات، و يقبل محاکيات المعقولات المفارقة و سائر الموجودات الشریفة، و يراها»^۳

پیشینه کاوی این موضوع نشان می‌دهد در خصوص مسئله وحی از دیدگاه فارابی پژوهش‌هایی صورت گرفته است.^۴ اما با اینکه مقالاتی در راستای معرفی و بررسی جنبه‌هایی از وحی از دیدگاه

۱. محمد ابن محمد فارابی، السیاسة المدنیة (بیروت: نشر دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۶)، ۸۸-۸۹.

۲. فارابی، السیاسة المدنیة، ۸۸-۸۹.

۳. محمد ابن محمد فارابی، آراء اهل المدینة الفاضله و مضاداتها، مقدمه و شرح و تعلیق: دکتر علی بو ملحم (بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۵)، ۱۱۰.

۴. برخی مقالاتی که ناظر به دیدگاه فارابی در مسئله وحی نگاشته شده، عبارتند از: مقاله «بررسی مقایسه‌ای وحی و نبوت نزد فارابی و ابن‌سینا» (نادیا مفتونی، «بررسی مقایسه‌ای وحی و نبوت نزد فارابی و ابن‌سینا»، حکمت سبنوی (مشکوه النور)، ۱۲، شماره ۳۹ (بهار و تابستان ۱۳۸۷): ۵-۲۴) به بررسی نظریه ادراک، خیال و حواس باطنی از نظر فارابی و ابن‌سینا پرداخته و سپس نظریه وحی و نبوت تبیین شده است. مقاله «وحی از نظر فارابی و ابن‌سینا» (محمد هادی ملازاده، «وحی از نظر فارابی و ابن‌سینا»، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه قم، ۱۰، شماره ۴ (۱۳۸۸): ۲۴۵-۲۶۰) به بررسی کلی نظریه وحی و مقدمات آن همانند انواع عقل و سایر قوای انسانی از دیدگاه فارابی پرداخته و سپس تغییراتی که ابن‌سینا به این نظریه داده مورد بحث قرار گرفته است. مقاله «سیر تطور تبیین فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا» (زهرا یوسفی روشناوند، «سیر تطور تبیین فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا»، آیین حکمت، ۱، شماره ۲ (۱۳۸۸): ۱۴۵-۱۷۳) ضمن بیان مبانی انسان‌شناسی وحی در فلسفه اسلامی، به بیان ماهیت فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا به صورت کلی پرداخته است. مقاله «تبیین فلسفی وحی از دیدگاه ابونصر فارابی» (غلامحسین ابراهیمی دینانی؛ ترجمه السادات رادفر، «تبیین فلسفی وحی از دیدگاه ابونصر فارابی»، آینه معرفت، ۹، شماره ۲۹ (۱۳۹۰): ۱۱۵-۱۳۷) ضمن تحلیل ابعاد وحی، ارکان وحی را از دیدگاه فارابی موضوع بررسی قرار داده است. مقاله «معانی و کاربردهای عقل در رساله فی العقل فارابی» ←

توصیف، تحلیل و تبیین معرفتی وحی در اندیشه فارابی / رضازاده جودی و دیوانی ۱۴۳

فارابی نگاشته شده، در زمینه ساختار معرفت‌شناختی وحی و مکانیسم نزول آن از دیدگاه فارابی، پژوهشی جامع و مدون صورت نگرفته؛ از همین رو پژوهش حاضر در این مسئله می‌تواند ضمن آشکار ساختن زوایای این بحث و ارائه چشم‌اندازی نو به دیدگاه فارابی، درک عمیق‌تری از نظریه وحی به صورت عام و دیدگاه فارابی، به صورت خاص ارائه کند.

در این جستار، اطلاعات به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده و با استفاده از روش توصیفی و تحلیل محتوا با تکیه بر آرای فارابی و رویکردی معرفت‌شناختی به پرسش‌های ذیل پاسخ خواهیم داد:

۱. معقولات کلی و جزئی و نحوه تبدیل آنها به یکدیگر چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا نحوه افاضه معقولات کلی و جزئی در نبی و حکیم یکی است؟

۲. محاکات بر حسب چه پایه و دانشی صورت می‌گیرد؟

۳. قوه متخیله چه ارتباطی با عقل فعال دارد؟

۴. نبی چگونه وحی را دریافت می‌کند؟ آیا وحی امری اکتسابی است یا موهبتی از خدا است؟

بنابراین نخست با رویکردی عام و تحلیلی‌نگر به بررسی قوای ادراکی، مراتب عقل و نقش عقل فعال در نظام وجودی فارابی پرداخته می‌شود. سپس بر پایه آن و به طور خاص، به تبیین و تحلیل ویژگی‌های نبی و پاسخ به مسئله هم‌ترازی یا برتری فیلسوف بر نبی خواهیم پرداخت. در گام بعد به بررسی و تحلیل مکانیسم دریافت وحی از دیدگاه فارابی و ارزیابی موهبتی بودن یا اکتسابی بودن وحی از دیدگاه فارابی می‌پردازیم.

گفتار اول: بررسی قوای ادراکی، مراتب عقل و نقش عقل فعال

۱. قوای ادراکی انسان و کیفیت ادراک

از دیدگاه فارابی، انسان متشکل از قوای نباتی، حیوانی و انسانی است. قوای نفس نیز به قوای عملی و ادراکی تقسیم می‌شود. وی، سپس هر یک از این دو قوا را به اقسامی تقسیم می‌کند: قوه عملی به سه قوه نباتی، حیوانی و انسانی و قوه ادراک به دو قسم حیوانی و انسانی.

→ (طاهره کمالی زاده، «معانی و کاربردهای عقل در رساله فی‌العقل فارابی»، قیسات ۱۹، شماره ۷۲ (۱۳۹۳): ۳۷-۶۰) به بررسی کاربردهای عقل از نگاه فارابی پرداخته است. مقاله «نقش نبی در دریافت وحی با تکیه بر دیدگاه فارابی، ابن سینا و ملاصدرا به همراه نقد دیدگاه برخی روشنفکران معاصر» (فیض، عطیه‌سادات؛ فاطمه سلیمانی، «نقش نبی در دریافت وحی با تکیه بر دیدگاه فارابی، ابن سینا و ملاصدرا به همراه نقد دیدگاه برخی روشنفکران معاصر»، پژوهش‌های فلسفی کلامی ۱۹، شماره ۳ (۱۳۹۶): ۸۶-۶۵) با بیان دیدگاه این سه فیلسوف بزرگ مسلمان در باب کیفیت حصول وحی، به ادعای کسانی پاسخ می‌دهد که نبی را تولیدکننده و آفریننده وحی می‌دانند.

طبق دیدگاه فارابی، اعمال انسان نیز به سه قسم است: عمل نباتی، عمل حیوانی و عمل انسانی: «إِنَّ قُوَى رُوحِ الْإِنْسَانِ تَنْقَسِمُ إِلَى قِسْمَيْنِ: قِسْمٌ مُوَكَّلٌ بِالْعَمَلِ وَ قِسْمٌ مُوَكَّلٌ بِالْإِدْرَاكِ؛ (و العمل ثلاثة أقسام: نشائي و حیوانی و إنسانی؛ و الإدراك قسمان: حیوانی و هو إدراك الجزئیات و إنسانی و هو إدراك الكلّیات.»^۵

سپس وظایف هر یک از قوا را بیان می‌کند: قوه عمل نباتی دو وظیفه دارد که عبارت است از: حفظ و رشد شخص و حفظ نوع انسانی و بقای آن توسط تولید مثل. فارابی قوایی را که وظیفه اول و دوم را انجام می‌دهند، به ترتیب، قوه غذایی و قوه مولده نامگذاری می‌کند. در مورد قوه عمل حیوانی نیز معتقد است، وظیفه آن، جذب نفع و دفع ضرر است که به ترتیب اقتضای شهوت، ترس و غضب است. همچنین وظیفه قوه عمل انسانی را نیز گزینش امور مفید برای عالم آخرت می‌داند. به عبارت دیگر، وظیفه این قوه، انتخاب احسان و کسب منفعتی است که انسان باید در زندگی دنیوی آن را قصد کند.^۶

در تقسیمی دیگر، چنان‌که اشاره شد، فارابی ادراک حیوان را به دو قسم ادراک حس ظاهر (حواس پنج‌گانه) و ادراک حس باطن تقسیم می‌کند. البته در این تقسیم‌بندی، مرز میان حس ظاهر و حس باطن، حس مشترک است و کارکرد آن این است که صورت‌های محسوسی که از حواس ظاهری دریافت شده، پس از غیبت آن پدیده‌ها از حس ظاهر، به مدت کوتاهی در حس مشترک باقی می‌مانند.

فارابی حواس باطنی را نیز به چهار قسم تقسیم می‌کند:

الف) مصوره: وظیفه آن، ذخیره صورت‌های محسوسی است که حواس ظاهری به حس مشترک ارسال می‌کنند تا زمانی که آن پدیده محسوس از حس ظاهر کنار رفت، ذخیره آن در مصوره (خیال) موجود باشد.

ب) متخیله یا مفکره: هم بر ذخایر مصوره و هم بر ذخایر حافظه تسلط و توانایی تجزیه و ترکیب آنها را دارد. اگر قوه ناطقه آن را به کار گیرد، مفکره و اگر قوه وهمیه آن را به کار برد، متخیله نام دارد.

ج) واهمه: معانی‌ای که با حواس درک نمی‌شوند، توسط واهمه ادراک می‌شوند.

۵. محمد ابن محمد فارابی، شرح فصوص (للغازانی) (فصوص الحکمة و شرحه) (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱)، ۱۳۰-۱۲۹.

۶. فارابی، شرح فصوص، ۱۳۳.

توصیف، تحلیل و تبیین معرفتی وحی در اندیشه فارابی / رضازاده جودی و دیوانی ۱۴۵

(د) حافظه (ذاکره): محل ذخیره ادراکات وهمی است و نسبت آن با قوه وهمیه مانند نسبت قوه مصوره به حس مشترک و صورت‌های محسوس است.

اما قوه ادراکی انسان نیز به قوای مدرکه (ناطقه) و محرکه (عامله) تقسیم شده و قوه ناطقه نیز به عقل نظری و عملی منشعب می‌شود. عقل نظری نیز به سه قسم عقل بالقوه، بالفعل و مستفاد تقسیم می‌شوند. کارکرد عقل نظری ادراک کلیات و معقولات و کارکرد عقل عملی، خدمتگزاری به عقل نظری است.

حال ضمن تأکید بر این نکته که در تبیین فارابی از وحی، قوای ناطقه و متخیله بیشترین نقش را در ادراک وحیانی ایفا می‌کنند؛ از این رو ضروری است، نخست این دو قوه را بررسی کنیم:

الف) قوه ناطقه: قوه‌ای است که انسان با آن به تعقل می‌پردازد. چنان‌که بیان شد، این قوه به عقل نظری و عقل عملی منشعب می‌شود که هرکدام به انجام اموری اقدام می‌کنند: «الجزء الناطق النظريّ و الجزء الناطق الفكريّ لكلّ واحد منها فضيلة على حياها. فضيلة الجزء النظريّ العقل النظريّ و العلم و الحكمة. و فضيلة الجزء الفكريّ العقل العمليّ، و التعقل و الذهن و جودة الرأي و صواب الظنّ.»^۷

اموری که شایسته انجام نیستند، توسط عقل نظری و اموری که شایسته انجام عمل هستند توسط عقل عملی ادراک می‌شوند. در واقع برای عقل عملی، می‌توان ماهیتی ادراکی قائل شد. همچنین از دیدگاه وی، قوه ناطقه ریاست بر کل قوی و تشخیص خوبی و بدی و اندیشیدن را بر عهده دارد: «وأما القوة الناطقة، فلا رواجع و لا خدم لها من نوعها في سائر الأعضاء، بل انما رئاستها على سائر القوى المتخيلة.»^۸ «والقوة الناطقة هي التي بها يعقل الإنسان، و بها تكون الروية، و بها يقتني / العلوم و الصناعات و بها يميّز بين الجميل و القبيح من الأفعال.»^۹

ب) قوه متخیله: این قوه پس از اتمام ادراک حسی، وظیفه تحفیظ رسوم محسوسات را به عهده دارد. همچنین این قوه می‌تواند به ساختن صورت‌های صادق و کاذب جدید، ترکیب و تفصیل آنها بپردازد.^{۱۰} فارابی معتقد است حس مشترک، هم محل جمع‌آوری مدرکات حسی است که از طریق حواس پنج‌گانه جمع می‌شوند و هم محل انعکاس صور خیالی است که از طریق قوه متخیل

۷. فارابی، محمد ابن محمد، فصوص منتترعه، تحقیق دکتر فوزی نجار، (تهران: افست دانشگاه الزهراء، ۱۴۰۵ ق)، ۵۰.

۸. فارابی، آراء اهل المدینه، ۸۵.

۹. فارابی، فصوص منتترعه، ۲۹.

۱۰. محمد ابن محمد فارابی، السیاسة المدینه، ترجمه و شرح حسن ملک‌شاهی، چاپ دوم (تهران: انتشارات سروش صدا و سیما، ۱۳۷۶)، ۳۳.

از عالم خیال دریافت شده‌اند.^{۱۱} در واقع از نظر وی، قوه‌ی متخیله از نظر جایگاه، بین حس مشترک و ناطقه است و زمانی که دیگر قوا در حال انجام وظایف خویش هستند، قوه متخیله به حفظ محسوسات و ترسیم آنها مشغول می‌باشد و نیز در خدمت قوه ناطقه می‌باشد: «و القوة المتخیلة متوسطة بين الحاسة وبين الناطقة؛ و عند ما تكون رواع الحاسة كلها تحس بالفعل و تفعل أفعالها، تكون القوة المتخیلة منفعة عنها، مشغولة بما تورده الحواس عليها من المحسوسات و ترسمه فيها. و تكون هي أيضا مشغولة بخدمة القوة الناطقة، و يرافاد القوة النزوعية.»^{۱۲}

از سوی دیگر، هرگاه قوای حاسه و نزوعیه (قوای عملی حیوانی) و ناطقه به کمالات اول خود برگردند و افعال ویژه‌ی خود را انجام ندهند، مثل وضعی که در خواب بر آنها عارض می‌شود، قوه متخیله به نفس برمی‌گردد تا از رسوم و محسوساتی که در حواس علی‌الدوام بر او وارد می‌شود و همچنین از خدمت به قوه‌ی ناطقه آزاد شود: «فإذا صارت الحاسة و النزوعية و الناطقة علی کمالاتها الأول، بأن لا تفعل أفعالها، مثل ما يعرض عند حال النوم، انفردت القوة المتخیلة بنفسها، فارغة عما تجده الحواس علیها دائما من رسوم المحسوسات، و تخلت عن خدمة القوة الناطقة و النزوعية.»^{۱۳}

پس می‌توان گفت قوه متخیله چند کارکرد دارد:

۱. پس از غایب شدن محسوسات از حس، تصاویر و مدرکات حسی را نگه می‌دارد.
۲. به دلخواه خود در خواب و بیداری به جداسازی یا ترکیب آنها می‌پردازد. البته قوه متخیله در صورتی می‌تواند به تصرف در مواد خود پردازد که به صورت موقت، ورود و خروج اطلاعات در آن تعطیل شود؛ مانند حالتی که در رؤیا داریم که در آن حواس تعطیل می‌شود و این قوه فرصت می‌یابد که به ترکیب و تفصیل صورت‌های خود پردازد که بعضی صادق و بعضی کاذب می‌باشند: «و المتخیلة هي التي تحفظ رسوم المحسوسات بعد غيبتها عن مباشرة الحواس لها فتركب بعضها إلى بعض تركيبات مختلفة و تفصل بعضها عن بعض تفصيلات كثيرة مختلفة بعضها صادق و بعضها كاذب و ذلك في اليقظة و النوم جميعا»^{۱۴}؛ «للمتخیلة ثلاثة أفعال: حفظ رسوم المحسوسات و تركيب بعضها إلى بعض و المحاكاة.»^{۱۵}

۱۱. فارابی، شرح فصوص، ۲۶۸.

۱۲. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۱۰.

۱۳. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۰۳.

۱۴. فارابی، فصوص منتزعه، ۲۹.

۱۵. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۰۴.

توصیف، تحلیل و تبیین معرفتی وحی در اندیشه فارابی / رضازاده جودی و دیوانی ۱۴۷

۳. گاهی قوه متخیله می‌تواند تصویرسازی معقولات را به انجام رساند؛ در هنگام مواجهه نفس با امور مجرد، این قوه، توان تصویرسازی و محاكات آنها را دارد. در توضیح این بند اخیر گفته‌اند که قوه متخیله، گاه اشیاء را به همان صورتی که بر او عارض می‌شود می‌پذیرد؛ مانند صورت محسوسات (درخت و دریا و کوه) و گاهی اگر نتواند چیزی را به همان‌گونه که هست بپذیرد، از طریق محسوساتی که شأنیست حکایت از آن چیز را داشته باشند آن را به تصویر می‌کشد: «لها قدرة على محاكاة الأشياء المحسوسة التي تبقى محفوظة فيها. فأحيانا تحاكي المحسوسات بالحواس الخمس، بتركيب المحسوسات المحفوظة عندها المحاكية لتلك، و أحيانا تحاكي المعقولات، ... حاكت ببوسة البدن بالمحسوسات التي شأنها أن تحاكي بها»^{۱۶}

از کارکرد سوم روشن می‌شود که قوه متخیله با عقل ارتباط دارد.

۲. معنا و مراتب عقل

پیش‌تر بیان شد که عقل در نظر فارابی به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. عقل عملی: آن جنبه از نفس ناطقه است که با بدن ارتباط دارد و وظیفه آن عبارت است از تدبیر بدن.

۲. عقل نظری: قوه‌ای است که کار آن ادراک عقلی است. این قوه از مافوق خود مستفیض می‌شود و می‌تواند به سوی عالم علوی اوج گیرد و کسب فیض نماید.^{۱۷}

همچنین، فارابی رساله‌ای مخصوص درباره عقل نگاشته و در برخی رسائل و کتب خود به صورت اجمالی و تفصیلی، معنای عقل را شرح داده است. در رساله معانی العقل، شش معنای مختلف برای عقل بیان کرده که فقط دو معنای آن مرتبط با مباحث فلسفی است و عقل به این معنا را دارای چهار قسم دانسته است: عقل بالقوه، عقل بالفعل، عقل مستفاد و عقل فعال.^{۱۸}

مراتب عقل نظری عبارتند از:

الف) عقل هیولانی (بالتقوه، مادی): مرحله‌ای که هنوز نقشی در آن مرتسم نشده، استعداد محض و هیئت و قابلیت صرف که هنوز هیچ‌گونه صورتی نیافته است. اما استعداد پذیرفتن هر معقولی و اخذ صورت موجودات را دارد. عقل هیولانی عبارت است از استعداد دریافت معقولات نخستین: «و أما العقل الانساني الذي يحصل له بالطبع في أول أمره، فانه هيئة ما في مادة معدة لأن تقبل

۱۶. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۱۰؛ فارابی، فصوص منتزعه، ۲۹.

۱۷. حنا الفاخوری، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، چاپ چهارم (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ۴۶.

۱۸. محمد ابن محمد فارابی، معانی العقل، جزء مجموعه الثمره المرضیه (چاپ لیدن، ۱۸۹۰)، ۴۲.

رسوم المعقولات: فهي بالقوة عقل و عقل هيولاني، و هي أيضا بالقوة معقولة. و سائر الأشياء التي في مادة، أو هي مادة أو ذوات مادة.»^{۱۹}

در واقع عقل بالقوه، استعدادی برای انسان است که صور موجودات را از مواد آنها انتزاع می‌کند و همه آنها را صورت خود می‌گرداند. عقل بالقوه که فارابی آن را عقل هیولانی و یا عقل منفعل نامیده است، در میان همه افراد انسان مشترک است.

ب) عقل بالفعل: یکی دیگر از مراتب تکامل نفس، مرتبه عقل بالفعل است. در این مرتبه، نفس از بعد قابلیت محض خارج شده و توانایی این را دارد معقولات ثانی را از راه اندیشه و حدس کسب کند. به تعبیر دیگر، این عقل صورت عقل بالقوه و ماده عقل مستفاد است.^{۲۰} عقل بالقوه وقتی به این مقام می‌رسد که صور موجودات را از مواد آنها انتزاع کند. این صور قبل از انتزاع معقول، بالقوه است و چون از مواد منتزع شد و در عقل بالقوه انتزاع یافت، معقول بالفعل می‌گردد.

ج) عقل مستفاد: عقل در این مرحله قادر به ادراک صور معقولات است. در این مرتبه، نفس، حقایق را از عقل فعال که خارج از نفس انسانی است، به واسطه عقل مستفاد دریافت می‌کند: «و العقل المستفاد يتصل بالعقل الفعال و يتلقى منه المعرفة... و العقل المستفاد هو العقل الذي حصل على جميع المعقولات.»^{۲۱}

بنابراین هر کدام از این مراتب، نسبت به مرتبه ماقبل خود در حکم صورت نسبت به ماده است. عقل منفعل در حکم ماده‌ای است که اگر فعلیت یابد، عقل بالفعل می‌شود و عقل بالفعل به منزله کمال و صورت برای عقل منفعل است و عقل منفعلی که فعلیت یافته است، شبیه ماده (نه خود ماده) و موضوع برای عقل مستفاد می‌گردد و چون این ماده صورت عقل مستفاد را حاصل کرد، قابلیت یا ماده‌ای برای آن حاصل می‌شود که می‌تواند مورد فیض عقل فعال قرار بگیرد.^{۲۲}

۳. عقل فعّال

از نظر فارابی عقل فعال، عقل دهم از سلسله عقول طولیه است و از آن جهت آن را عقل فعّال نامیده‌اند که به خلق و تدبیر عالم مادون فلک قمر می‌پردازد و موجودات کثیر مادی را بوجود می‌آورد. ماهیت این عقل در تفکر اسلامی، ابهام‌هایی دارد و تفاوتی بین فلاسفه در این باب دیده می‌شود که بررسی این اختلاف، هدف این جستار نیست.

۱۹. فارابی، آراء اهل المدینه، ۹۶.

۲۰. فارابی، معانی العقل، ۴۲.

۲۱. فارابی، آراء اهل المدینه، ۹-۱۰.

۲۲. علی مراد داودی، عقل در حکمت مشاء، از ارسطو تا ابن‌سینا، چاپ اول (چاپ مرد مبارز، ۱۳۴۹)، ۲۳۹.

از دیدگاه فارابی، عقل فعال، جزء مراتب عقل نیست، بلکه موجودی مجرد و مفارق و دارای فعلیت و مستقل از عالم است و خداوند به وسیله آن، فیوضات و برکات خود را به انسان افاضه می‌کند. کار عقل فعال، عنایت و توجه به انسان و رساندن او به عالی‌ترین مراتب کمال است که اختصاص به انسان دارد تا او را به سعادت برساند.^{۲۳}

از نظر وی، عقل فعال شبیه عقل مستفاد است؛ با این تفاوت که در عقل مستفاد، صور موجودات از پایین‌ترین موجود تا بالاترین آنها نقش بسته است (شبیه قوس صعود)؛ ولی در عقل فعال، ترتیب به عکس است و صور موجودات از اشرف موجودات (= واجب الواجب) تا اخس آنها (= هیولای اولی) نقش بسته است (شبیه قوس نزول)؛ بنابراین در عقل فعال، صور اشیاء مادی از مادیات انتزاع نشده، بلکه ازلاً و ابداً در او وجود داشته است.

فیلسوفان، عقل فعال را همان جبرائیل و یا روح القدس دانسته‌اند.^{۲۴} از نظر فلاسفه، عقل فعال، گاهی مسائلی را در اختیار قوه عاقله انسان قرار می‌دهد و گاهی از طریق قوه متخیله، این کار را انجام می‌دهد. در این حالت قوه متخیله در رؤیا و یا در بیداری، امور را در قالب امور حسی می‌بیند. اطلاع از امور جزئی هم بر اثر اتصال قوه متخیله با عقل فعال است و فلاسفه بر همین اساس وحی را توضیح می‌دهند. فارابی نیز عقل فعال را «روح الامین» و «روح القدس» نامگذاری کرده و رتبه‌ای ملکوتی برای آن قائل است: «و العقل الفعال هو الذي ينبغي أن يقال إنه الروح الأمين و روح القدس و يسمى بأشبه هذين من الأسماء، و رتبته تسمى الملكوت و أشبه ذلك من الأسماء.»^{۲۵}

۴. سیر نزولی و صعودی در نظام و جودی فارابی

در تحلیل فارابی از سیر نزولی هستی، وجود خداوند، اولین موجود است که سبب همه موجودات و مبدا اول است. پس از وجود خداوند، نظام عقول و افلاک وجود دارند که همگی دارای مراتب مختلفند و از مرتبه مافوق خود بوجود آمده‌اند. هر یک از این عقول با تعقل ذات مرتبه مافوق خود، عقل بعدی و با تعقل ذات خود، فلک بعدی را ایجاد می‌کنند و این ترتیب ادامه می‌یابد تا به آخرین عقل یعنی عقل فعال منتهی می‌شود. هنگامی که نظام آفرینش در جهت اجرام به آخرین فلک و در جهت مجردات به عقل فعال منتهی شود، جهان طبیعت به وجود می‌آید: «يفيض من الأول وجود الثاني؛ فهذا الثاني هو أيضا جوهر غير متجسم أصلا، و لا هو في مادة. فهو يعقل ذاته و يعقل الأول... و هذا الحادي عشر هو أيضا وجوده لا في مادة؛ و هي الأشياء المفارقة التي

۲۳. فارابی، السیاسة المدینه، ۴۶.

۲۴. کمالی زاده، «معانی و کاربردهای عقل در رساله فی العقل فارابی»، ۳۷-۶۰.

۲۵. فارابی، السیاسة المدینه، ۹۳.

هي في جواهرها عقول و معقولات. و عند كرة القمر ينتهي وجود الأجسام السماوية، و هي التي بطبيعتها تتحرك دوراً»^{۲۶}

اما در تحلیل سیر صعودی، فارابی معتقد است که جهان طبیعت در بادی امر ناقص است و همه کمالات را دارا نیست؛ بنابراین ناچار است با طی همه مراتب کمالی و رفع نقایص وجودی خود به نظام افضل خود نائل شود. سیر تکامل جزء سرشت و طبیعت این موجودات است.^{۲۷}

گفتار دوم: تبیین و تحلیل ویژگی‌های نبی و پاسخ به یک پرسش

۱. ویژگی‌های نبی از دیدگاه فارابی

نبی در نظام وجودی فارابی جایگاهی ویژه دارد. وی پس از بیان صفات و ویژگی‌های رئیس مدینه فاضله، معتقد است، تنها رئیسی که شایسته نیست مرنوس انسانی دیگر قرار گیرد، نبی است و نبی را مخاطب معارف و حیانی می‌داند. از دیدگاه فارابی چنین شخصی به اعلی درجه کمال و انسانیت نائل شده که می‌تواند با عقل فعال متحد شود: «و هذا الانسان هو في أكمل مراتب الانسانية و في أعلى درجات السعادة. و تكون نفسه كاملة متحدة بالعقل الفعال»^{۲۸}

او رئیس مدینه فاضله را به مثابه قلب در بدن می‌داند و درباره وی می‌گوید: «فصار عقلا و معقولا بالفعل. و قد استكملت قوته المتخيلة بالطبع غاية الكمال»^{۲۹}

از دیدگاه فارابی، پیامبران همچون دیگر انسان‌ها نیستند، بلکه ممتاز به ویژگی‌هایی هستند که آنها را شایسته مرتبه نبوت کرده است. این ویژگی‌ها عبارتند از:

الف) کمال قوه ناطقه: نبی انسانی است که به مرتبه عقل مستفاد نائل و متصل به عقل فعال شده و حجایی بین آئینه وجودش و عقل فعال، نیست: «النبت تخص في روحها بقوه قدسيه... ولا تصدأ مرآتها (ولا يمعنها شي) عن الاتقاش بما في الوح المحفوظ-من الكتاب الذي لا ييطل-و ذوات الملائكة التي هي الرسل فيبلغ مما عندالله^{۳۰}. نبی واجد روح قدسی است؛ روحی که توانایی دریافت حقایق، بدون تعلیم از انسان‌ها را دارد: «الروح القدسيه... و تقبل المعقولات من الروح اللكميه بلا تعليم من الناس»^{۳۱}.

۲۶. فارابی، آراء اهل المدینه، ۵۵-۵۶.

۲۷. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۲۷-۱۳۲.

۲۸. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۱۶.

۲۹. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۲۰.

۳۰. فارابی، فصوص منترعه، ۷۲.

۳۱. فارابی، فصوص منترعه، ۸۲.

ب) کمال قوه محرکه: این خصوصیت با نظر به معجزات پیامبران است. مطابق این ویژگی، پیامبران دارای اراده‌ای قدرتمند هستند و موجودات تحت سیطره قدرت آنان هستند: «النبيه تختص في روحها بقوه قدسية تدغن لها غريزه عالم الخلق الاكبر كما تدغن لروحك غريزه عالم الخلق الاصغر فتاتي بمعجزات خارجه عن الحيله العادات». ^{۳۲} گستره اراده پیامبران، نه فقط پیکرها خود، بلکه تمام هستی و موجودات آن را دربرمی‌گیرد: «الروح القدسيه... و قد يتعدى تأثيرها عن بدنها الى اجسام العالم ومافيه». ^{۳۳}

ج) کمال قوه متخیله: همه دانش‌های انسانی، برگرفته از منشأی واحد، به نام عقل فعال است. چنان‌که گفته شد، آخرین عقل از سلسله عقول، عقل فعال نام دارد. ویژگی مشترک تمامی عقول، تجرد از آثار و قیود مادی است. از سوی دیگر، معرفت نیز امری غیرمادی است. با توجه به مقدمات پیش‌گفته می‌توان گفت هر تعاملی که بین عقل فعال و انسان صورت بگیرد، خواه ناخواه، دارای ماهیتی عقلانی است. حال با توجه به داعیه پیامبران مبنی بر وجود ارتباطات روحانی (دریافت وحی)، پرسش اصلی این است که اگر وحی حاصل پیوند نفس نبی با عقل فعال است، باید دستاورد این ارتباط نیز ماهیتی عقلانی داشته باشد؛ از این رو نبی چگونه از این ارتباط در قالب اشکال و صورت‌های حسی یاد می‌کند؟ در واقع، این مسئله باعث شد تا فارابی عاملی به نام «متخیله» را که جایگاه ارتباط با امور محسوس است، وارد مراحل دریافت وحی کند.

به اعتقاد او پیامبر باید دارای کمال قوه متخیله باشد، آنچنان‌که محسوساتی را که دایماً از خارج بر او وارد می‌شوند، کاملاً او را به خود مشغول ندارد و بر او استیلا نیابند و نیز قوه ناطقه کاملاً او را در اختیار خود نگیرد، بلکه در عین اشتغال به این دو، همچنان فراغتی برای انجام امور خویش داشته باشد، آن‌گونه که حال او هنگام اشتغال به این دو با حال آن زمان که فارغ از آنهاست (یعنی حالت خواب) تفاوتی نداشته باشد. در این هنگام است که نفس پیامبر به مدد متخیله خویش با عقل فعال ارتباط برقرار کرده و به واسطه امور محسوس از آنچه از عقل فعال به او رسیده حکایتگری می‌کند: «و ذلك: أن القوة المتخیلة إذا كانت في انسان ما قویه كاملة جدا، و لا اخدمتها للقوة الناطقة، بل كان فيها، مع اشتغالها بهذين،... في وقت اليقظة مثل حالها عند تحللها منهما في وقت النوم، و (لما كان) كثير من هذه التي يعطيها العقل الفعال، فتتخیلها القوة المتخیلة بما تحاكيها من المحسوسات المرئية، فان تلك المتخیلة تعود فترسم في القوة الحاسة». ^{۳۴}

۳۲. فارابی، فصوص منترعه، ۷۲.

۳۳. فارابی، فصوص منترعه، ۷۲.

۳۴. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۰۹.

پرسش دیگر این است که آیا مخاطب نفوس ملکوتی در جذب و حیانی تنها انبیا هستند؟ اگر ما جذب و حیانی را به معنای مطلق هر گونه کشف و شهود بدانیم، پاسخ این سؤال قطعاً منفی است. فلاسفه فی الجمله ادعاهای دال بر وقوع مکاشفات را می‌پذیرفته‌اند و برای تبیین عقلانی آن نظریه‌پردازی می‌کرده‌اند. پذیرش یکسانی در برخورداری از مکاشفات ملکوتی میان انبیا و غیرانبیا خاصه باری مؤمنین به شرایع آسمانی امری دشوار است. انبیا همواره از حرمت و جایگاهی ویژه برخوردار بوده‌اند و اکثر ویژگی‌های آنها انحصاری تلقی می‌شده است؛ از این رو کسانی همچون فارابی بر این جایگاه انحصاری واقف بوده‌اند.

۲. پاسخ به یک مسئله

در نگاه فارابی پیامبر و فیلسوف هر دو متصل به عقل فعالند، اما پیامبر این مقام را با کمال قوه متخیله در می‌یابد، در حالی که فیلسوف با نظر و تأمل به آن می‌رسد. به عبارت دیگر، نبی و حکیم به درجه عقل مستفاد رسیده‌اند و می‌توانند به عقل فعال متصل شوند، اما نبی در داشتن قوه متخیل قوی‌تر از حکیم متمایز می‌گردد؛ از این رو به صراحت می‌گوید که نبی کسی است که عقل فعال در هر دو جزء قوه ناطقه او یعنی عقل عملی و نظری و سپس در قوه متخیل او حلول کرده باشد و به این انسان وحی می‌شود: «كان هذا الانسان هو الانسان الذي حل فيه العقل الفعال و إذا حصل ذلك في كلا جزئي قوته الناطقة، و هما النظرية و العملية، ثم في قوته المتخيلة، كان هذا الانسان هو الذي يوحى إليه. فيكون الله، عز و جل، يوحى إليه بتوسط العقل الفعال، فيكون ما يفيض من الله، تبارك و تعالی، إلى العقل الفعال يفيضه العقل الفعال إلى عقله المنفعل بتوسط العقل المستفاد، ثم إلى قوته المتخيلة. فيكون بما يفيض منه إلى عقله المنفعل حكيمًا فيلسوفًا و متعقلًا على التمام.»^{۳۵}

فارابی در کتاب السیاسة المدنیة به تفاوت بین وحی و فلسفه اشاره کرده و معتقد است، سزاوار است که بین دین و فلسفه تفاوتی گذاشته نشود و می‌کوشد در نهایت بین آن دو ارتباط برقرار کند. وی معتقد است، فیلسوف جدای از نبی نیست، چرا که فیلسوف مثل نبی، علم را از عقل فعال دریافت می‌کند و این وحی است. تنها تفاوت این است که فیلسوف با عقل بالملکه، ولی نبی با قوه خیال به عقل فعال متصل می‌شوند: «و يجعل العقل الفعال الملاك جبريل حامل الوحي ينزله على الأنبياء كما ينزله على الفلاسفة، و هكذا يصبح الفيلسوف و النبي متساويين و متشابهين لا فرق بينهما يذكر إلا من جهة اعتماد الفيلسوف على العقل و النبي على المتخيلة كوسيلة للاتصال بالعقل الفعال و تلقي الوحي عنه.»^{۳۶}

۳۵. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۲۲.

۳۶. فارابی، السیاسة المدنیة، ۱۹.

مصحح کتاب سیاسته المدنیة در مقدمه و در بیان شرح دیدگاه فارابی چنین می‌گوید: «فُرق بین الوحي و الفلسفة». إنه یعنی بالوحي النبوة. و الحق أن الفارابي لم يفرق بين الدين و الفلسفة بل حاول جاهدا التوفيق بينهما أو توحيدهما لأنهما بنظره يهدفان إلى غاية واحدة، و يعالجان المسائل ذاتها، و النبي لا يختلف عن الفيلسوف بالوحي لأن الفيلسوف يتلقى العلم مثل النبي من العقل الفعال، و هذا هو الوحي، و إنما يختلف عنه بالملكة التي يتصل بها بالعقل الفعال، إنها المتخيلة عند النبي و العقل المستفاد عند الفيلسوف.^{۳۷}

این عبارت بیان می‌کند که نحوه اتصال به عقل فعال در این دو متفاوت است و قدرت قوه متخیل، این دو را از هم جدا می‌کند و معارف از عقل فعال به واسطه عقل مستفاد به عقل منفعل افاضه می‌شود. تا اینجا نبی و فیلسوف دارای ویژگی مشترک هستند؛ البته فیوضاتی که فیلسوف دریافت می‌کند معقولات کلی هستند. اما تمایز نبی با فیلسوف در این است که افاضات به قوه متخیله نبی نیز افاضه شده و در این مرحله جزئیات وحی هم توسط متخیله نبی دریافت می‌گردد. در واقع با توجه به کارکردهای قوه متخیله که پیش از این ذکر شد، در دیدگاه فارابی، نبی کسی است که قادر باشد در حالت بیداری امور جزئی مربوط به حال و آینده را یا عیناً یا به واسطه محاکیات آنها از عقل فعال دریافت کند: «... إذا بلغت قوته المتخيلة نهاية الكمال، فيقبل، في يقظته، عن العقل الفعال، الجزئيات الحاضرة و المستقبلية، أو محاکياتها من المحسوسات، و يقبل محاکيات المعقولات المفارقة و سائر الموجودات الشريفة، و يراها.»^{۳۸}

دلیل این مسئله هم که گفته می‌شود معقولات به واسطه محاکیات آنها دریافت می‌شوند، آن است که قوه متخیله تنها قادر به دریافت صور جزئی است و نمی‌تواند معقولات و کلیات را همان‌گونه که هستند درک نماید. در حقیقت، معقولات به قوه ناطقه نبی نیز نازل می‌شوند، اما سپس از آنجا به قوه متخیله او سرازیر می‌شوند و نبی همه حقایق جهان را هم در مرتبه معقول و هم در مرتبه تخیل ادراک می‌کند: «كما أن حصوله للقوة المتخيلة مثلا جزئيا يعدّ النفس الناطقة لأن يفيض عليها كلياً.»^{۳۹}

بنابراین فارابی معتقد است که ادراکات نبی با قوه ناطقه است و به وسیله قوه متخیله صورت‌دهی می‌شوند. در واقع، نه تنها مقام فیلسوف از نظر فارابی برتر از نبی نیست، بلکه شرایط فیلسوف از شرایط عامه نبوت به حساب می‌آید و کمال قوه متخیله، شرط اختصاصی نبی به

۳۷. فارابی، سیاسته المدنیة، ۷.

۳۸. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۰۹.

۳۹. فارابی، شرح فصوص، ۱۹۳.

حساب می‌آید؛ از این رو فارابی کمال قوه متخیله را فصل نبوت بر می‌شمرد: «أما المخيلة المستكملة فهي المخيلة القوية التي تخلصت من سيطرة الحاسة والناطقة، والتي تستطيع أن تتصل بالعقل الفعال في اليقظة، وتستمد منه الجزئيات والمعقولات. وهذه هي مرتبة الأنبياء.»^{۴۰}

به تعبیر دیگر، در حقیقت، از آنجاکه عقل کلیات را درک می‌کند و متخیله جزئیات را؛ از این رو تفاوت نبی و فیلسوف از دیدگاه فارابی آن است که نبی افزون بر کلیاتی که فیلسوف قادر به درک آن است، از جزئیات وقایع حال و آینده نیز مطلع است.

فارابی در خصوص نحوه ادراک وحی در پیامبر بر این باور است که نبی سه ادراک دارد:

۱. درک معقولات: «وحي الاتحاد؛ وهو أن يتصل الموحى بالموحي إليه اتصالاً عقلياً روحانياً يتقوّم به الموحى إليه.»^{۴۱}

۲. ادراک صورت‌های مخیل و آشکار مانند دیدن فرشته وحی: «أن صور الملائكة قد تحصل في النفس مجردة ثم تتمثل في القوة الخيالية مقترنة بلواحق مادية.»^{۴۲}

۳. دریافت امور جزئی محقق شده در گذشته، حال و آینده: «إذا بلغت قوته المتخیلة نهاية الكمال، فيقبل، في يقظته، عن العقل الفعّال، الجزئيات الحاضرة والمستقبلية، أو محاكياتها من المحسوسات، و يقبل محاكيات المعقولات المفارقة و سائر الموجودات الشريفة، و يراها.»^{۴۳}

بنابراین، هنگامی که فارابی وحی را مولود اتصال عقل مستفاد به عقل فعال می‌داند، وحی را به مثابه ادراک معقولات دانسته و اگر در فرایند وحی، قوه متخیله را مطرح کرده، به مرتبه دیگری از وحی نظر داشته که در این مرحله، پیامبر افزون بر ادراک معقولات، به ادراک جزئیات و اخبار از آنها و ادراک صور متخیل و محسوسات نائل می‌آید. اینها هر دو وحی هستند، اما بی‌تردید فارابی تنها انسانی را نبی می‌خواند که از وحی نوع دوم برخوردار باشد و اولی را حکیم می‌خواند. در واقع کمال قوه متخیله است که نبی را به مقام نبوت و خبردهی از امور جزئی می‌رساند و این ویژگی در حکما و فلاسفه وجود ندارد.^{۴۴}

افزون بر این در این باره که چرا برای نبی امور به صورت متخیل در می‌آید، ولی برای فیلسوف به همان صورت عقلی است، فلاسفه مطالبی بیان کرده‌اند. فارابی دلیل آن را چنین بیان می‌کند که

۴۰. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۴.

۴۱. فارابی، شرح فصوص، ۱۹۱.

۴۲. فارابی، شرح فصوص، ۱۷۳.

۴۳. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۱۰.

۴۴. محمد جعفری، فلسفه سیاسی فارابی، چاپ اول (قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱)، ۲۷۶.

نبی باید با مردم سخن بگوید و اکثر مردم توان درک امور معقول را ندارند و فقط به صورت متخیل می‌توان آنان را به سوی سعادت سوق داد؛ از این رو برای هر ملتی ممکن است امور ماورایی به صورت‌های مختلفی در قوه متخیل نبی متمثل شود.^{۴۵}

گفتار سوم: بررسی و تحلیل مکانیسم دریافت وحی از دیدگاه فارابی

۱. مراحل دریافت وحی توسط نبی

پس از بررسی قوای ادراکی نبی که ابزارهای دریافت وحی به شمار می‌روند، لازم است که نحوه دقیق دریافت معارف و حیانی را مورد بررسی قرار دهیم، بر این اساس نبی باید سه مرحله را پشت سر بگذارد تا معارف و حیانی را دریافت و پس از آن به مردم ابلاغ نماید.

۱-۱. اتصال نبی به عقل فعال برای دریافت فیوضات

آقای ملایری در کتاب تبیین فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا بر این عقیده است که «از منظر فارابی وحی را می‌توان در دو مقام ملاحظه نمود. در مقام اول وحی به مثابه معرفتی است که قوه عاقله نبی از مبادی عالیه دریافت و فهم می‌کند و مقام دوم، مقام ظهور آن معرفت در قالب الفاظ و عبارات و تنزل آن به موطن «زبان» است و در این مقام است که به صورت کتابی از کتب مقدس همچون قرآن کریم تجلی می‌کند.»^{۴۶}

در مقام اول، فارابی با بهره‌گیری از مراتب عقل نظری از یک طرف که شامل عقل بالقوه یا هیولانی، عقل بالفعل و عقل مستفاد است و عقل فعال یا عقل دهم از طرف دیگر، به تبیین وحی می‌پردازد. نفس نبی فعلیت کامل یافته، به مرتبه عقل مستفاد رسیده و می‌تواند با عقل فعال ارتباط برقرار کند و وحی الهی را دریافت کند. بنابراین در فلسفه فارابی، اتصال به عقل فعال، رسیدن به مقام نبوت است و وحی الهی در واقع فیض عقل فعال به نبی است.

به اعتقاد فارابی پس از اینکه پیامبر به کمال قوای عقلانی رسید و هر دو جزء قوه ناطقه او، یعنی عقل عملی و عقل نظری، به نهایت درجه کمال خویش رسید و به تعبیری دیگر به مرتبه عقل مستفاد نایل آمد و کمال قوه متخیله را واجدگشت، شایستگی مخاطب وحی قرار گرفتن را می‌باید. در این هنگام است که خداوند به توسط عقل فعال بر وی وحی می‌کند: «فیکون الله، عز و جل، یوحی الیه بتوسط العقل الفعّال، فیکون ما یفیض من الله، تبارک و تعالی، إلی العقل الفعّال بفیضه

۴۵. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۲۲.

۴۶. موسی ملایری، تبیین فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا (قم: کتاب طه، ۱۳۸۴)، ۱۲۳.

العقل الفعّال إلى عقله المنفعل بتوسط العقل المستفاد، ثم إلى قوته المتخيلة. فيكون بما يفيض منه إلى عقله المنفعل حكيمًا فيلسوفًا و متعقلًا على التمام و بما يفيض منه إلى قوته المتخيلة نبيا منذرا بما سيكون و مخبرا بما هو الآن (عن) الجزئيات، بوجود يعقل فيه الإلهي.^{۴۷}

به این ترتیب از دیدگاه فارابی، دریافت کننده معارف و حیانی، هم عقل و نفس ناطقه پیامبر و هم قوه متخيله اوست. به عبارت دیگر می توان گفت آنچه به قوه ناطقه پیامبر افاضه می گردد «حکمت» نامیده می شود و پیامبر به واسطه آنچه به قوه متخيله او القا شده است نبی و منذر خوانده می شود. در واقع، دریافت کننده وحی در وجود پیامبر دو قوه از قوای ادراکی او است، چراکه هدف از وحی دو چیز است: سیراب ساختن نبی از معارف عقلانی و انتقال آن معارف در قالب انذار و تبشیر به مردم.

۲-۱. ظهور وحی در قوه خیال نبی

پس از اتصال نبی به عقل فعال، وحی در متخيله نبی به منصفه ظهور می رسد و معارف و معقولات کلی را به جزئی تبدیل می کند. نفوس عادی هر آنچه تعقل می کنند با تخیل آمیخته است و قوای عاقله و متخيله در آنها نمی توانند به خوبی و در نهایت نیرومندی به طور مستقل عمل نمایند.^{۴۸} اما در نبی به واسطه کمال یافتن متخيله ساحت های عقل و تخیل از هم جدا می باشند و نبی می تواند معقولات کلی و جزئی را دریافت نماید. در حقیقت قوه متخيله نبی تحت فرمان قوه عاقله اوست و هر آنچه در عاقله به عنوان معقولات کلی تحقق می یابد، در قوه متخيله وی به صورت امور جزئی آشکار می شود. از این رو، اگر نبی مبادی عقلی را تخیل کند، نمی توان به آنها مخیلات اطلاق کرد.^{۴۹} زیرا قوه تخیل، تحت کنترل اوامر عقل نبی است که اشراق آن (عقل) توسط عقل فعال است و به آن اتصال دارد و اگر اشتباهی رخ دهد از جانب فاعل آن یعنی عقل فعال نیست، بلکه ناشی از ادراک قابل، یعنی خود نفس می باشد و این از درآمیختگی قوای آن است.^{۵۰} و نبی از این درآمیختگی مصون است.

بدین ترتیب، قوه متخيله قادر است معقولات را همان گونه که هستند یا به او القا شده اند دریافت کند، بلکه به محاکاتگری آنها بپردازد: «فتقبل (القوة المتخيلة) المعقولات بما يحاكيها من المحسوسات التي تركبها هي. و تقبل الجزئيات أحيانا بأن تتخيلها كما هي، و أحيانا بأن تحاكيها.»^{۵۱}

۴۷. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۲۱.

۴۸. ملایری، تبیین فلسفی وحی، ۱۲-۱۶.

۴۹. ابراهیمی دینانی و رادفر، «تبیین فلسفی وحی از دیدگاه ابونصر فارابی»، ۱۱۶-۱۳۷.

۵۰. فارابی، السياسة المدنية، ۸-۱۰.

۵۱. فارابی، آراء اهل المدينة، ۱۰۹.

به تعبیر دیگر، قوه متخیله تنها از طریق محاکاتگری یا شبیه‌سازی قادر به ادراک معقولات است. پس از آنکه از سوی عقل فعال، افاضاتی بر قوه متخیله شد، قوه متخیله آنها را به صورت محسوسات مرئی در قوه حاسه مرتسم می‌کند و می‌تواند آنچه از سوی عقل فعال به او عطا شده را دریافت کند. همچنین، ادراک کلیات و حیانی معقولات به واسطه عقل مستفاد و مشاهده جزئیات از جمله فرشته وحی و شنیدن کلامش، از طریق اتصال قوه تخیل پیامبر به عقل فعال است.^{۵۲}

در مورد معقولات، متخیله به واسطه محسوساتی که خود ترکیب می‌کند به تصویرگری و محاکات از آنها می‌پردازد و در مورد جزئیات محسوس، گاه آنها را عیناً و همان‌گونه که هستند تخیل می‌کند و گاه به واسطه محسوسات دیگری که محاکمی از آنها هستند تخیل می‌کند. از نظر فارابی، عقل فعال جزئیات محسوس را به واسطه خواب‌ها و رویاهای صادق به قوه متخیله و معقولات را به واسطه اخبار از غیب و خبردادن از امور الهی اعطا می‌کند: «فیکون ما يعطيه العقل الفعال للقوة المتخیلة من الجزئیات، بالنامات و الرؤیات الصادقة؛ و بما يعطيها من المعقولات التي تقبلها بأن يأخذ محاکاتها مكانها بالكهانات على الأشياء الإلهية...»^{۵۳} در واقع، متخیله پس از آنکه این معارف را پذیرفت، شروع به انعکاس آنها در قوای حسی می‌کند: «و كثير من هذه التي يعطيها العقل الفعال فتتخیلها القوه المتخیله بما تحاكيها من المحسوسات المرئية فان تلك المتخیله تعود فترسم في القوه الحاسه.»^{۵۴}

۳-۱. تنزل وحی تا حس ظاهری نبی و ایجاد کلام

همان‌طور که امور محسوس در جهان خارج از طریق حواس ظاهری به حس مشترک وارد می‌شوند و مسموعات با مبصرات و سایر امور محسوس مرتبط می‌شوند، امور معقول نیز از طریق عقل مستفاد نبی به مرحله خیال تنزل یافته، سپس از عالم خیال به مرحله حس مشترک وارد می‌شوند. حس مشترک به همان اندازه‌ای که امور محسوس را از جهان خارج و از طریق حواس ظاهری دریافت می‌کند، از عالم باطن و عقل به طریق تنزل در قالب صور خیال نیز می‌تواند به مشاهده و دریافت آنها نائل گردد تا نبی آنها را بشنود و با چشم مشاهده نماید. آنچه از عقل در قالب صور خیال، تنزل می‌یابد و سپس به مرحله حواس نبی وارد می‌گردد، در نهایت کمال و جمال و زیبایی است: «فإذا اتفق أن كانت التي حاکت بها القوة المتخیلة أشياء محسوسات في نهاية الجمال و الكمال.»^{۵۵}

پس از ظهور وحی در حواس نبی، از آنجایی که نبی مأمور به ابلاغ کلام خدا به سایر نفوس است، در عین اینکه این معارف جنبه غیبی و حیانی دارند و از موجود اول سرچشمه گرفته اند، لازم است

۵۲. فارابی، شرح فصوص، ۱۸۹.

۵۳. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۰۸.

۵۴. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۱۴.

۵۵. فارابی، آراء اهل المدینه، ۱۱۰.

در قالب الفاظ و عبارات ملموس بیان گردند تا مردمی که در این جهان به صورت اجتماعی زندگی می‌کنند، آن را متناسب با عقول و حواس ظاهری خود فهم نمایند. این معارف، آن طوری که با گوش مردم این جهان تناسب دارد، در ظرف زمان و مکان این جهان به ظهور می‌رسد؛ در عین آنکه به مبدأ هستی و موجود اول وابسته و پیوسته است و نشانه‌ای از عالم غیب و ماورای ظاهر به شمار می‌رود. باید توجه داشت که الفاظ و عباراتی که نبی به مردم منتقل می‌کند، عین کلام و تنزل همان «وحی» الهی و ادراک و علمی است که در اثر اتصال متخیله نبی به عقل فعال دریافت نموده است. فارابی تأکید دارد بر این که وحی اکتسابی نیست و به واسطه قوه عاقله و متخیله نبی دریافت گردیده است. فارابی تعبیر «ضوء» را به کار می‌برد که حاکی از افاضه عقل فعال بر نبی می‌باشد.^{۵۶}

بنابراین، به طور خلاصه می‌توان گفت که فارابی، نبوت را از طریق دریافت وحی با عقل فعال توضیح می‌دهد و القای آن به جمهور را فقط با مساعدت تخیل تبیین می‌کند.

۲. موهبتی بودن یا اکتسابی بودن وحی

یکی از مسائلی که در بررسی فلسفی پدیده وحی بایستی در کانون مذاقه قرار گیرد، مسئله موهبتی و یا اکتسابی بودن وحی است. البته میان مسئله موهبتی و اکتسابی بودن وحی و نبوت تفاوت هست. اکتسابی بودن یا نبودن نبوت به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا وصول به مقام نبوت امری اکتسابی است؟ یا اینکه آیا وصول به این مقام به گزینش خاص خداوند که بر اساس معیارهای الهی صورت می‌گیرد، بستگی دارد؟ اما وهبی بودن یا اکتسابی بودن وحی به این پرسش مربوط می‌شود که آیا پس از رسیدن به مقام نبوت، نبی هر زمان که اراده کند، می‌تواند برخوردار از موهبت وحی باشد؟ شاید بر اساس تبیینی که از آرای فارابی حاصل شد، در برخی این گمان پدید آید که وحی امری اکتسابی است، زیرا نبی، انسانی است که به واسطه قدرت قوای ادراکی و تحریکی نفسش، هم رتبه عقل فعال شده و به نوعی با وحی اتصال برقرار کرده است و لازمه این سخن این است که هر وقت نبی به چنین جایگاهی نائل شد، پس هر زمان که اراده کند، می‌تواند از افاضات عقل فعال برخوردار شود. حال با توجه به اینکه رسیدن به مقام والای نبوت، یعنی برداشته شدن حجاب میان نفس پیامبر و عقل فعال، هر زمانی که نبی اراده کند می‌تواند به معارف عقل فعال دست یابد و دیگر نباید مانعی برای نبی وجود داشته باشد.

پاسخ این است که اگر سخنان فارابی با دقت و تأمل نظر بیشتری بررسی شود، این گمان نفی می‌شود. به باور فارابی، شدت و قدرت قوای ادراکی در نبی، شرط اتحاد با عقل فعال نیست، بلکه

۵۶. ابراهیمی دینانی و رادفر، «تبیین فلسفی وحی از دیدگاه ابونصر فارابی»، ۱۱۵-۱۳۷.

شرط احراز شایستگی مخاطبِ عقل فعال قرار گرفتن است. به عبارت دیگر، نبی باید واجد این شرایط باشد تا شایستگی پذیرش معارف و حیانی را هر زمان که عقل فعال اراده کرد، داشته باشد؛ از این رو پس از آنکه تمام شرایط پیش گفته مهیا شد، نفس نبی صلاحیت پذیرش و قبول معارف و حیانی را می‌یابد. در واقع نبی، معارف و حیانی را خود به دست نمی‌آورد، بلکه آنها را می‌پذیرد و این پذیرش هنگامی است که عقل فعال آن معارف را اعطا کند. اعطا فعل منتسب به عقل فعال است و قبول فعل منتسب به پیامبر. حال اگر، وحی امری اکتسابی باشد، دیگر اعطا و قبول معنا نخواهد داشت. به تعبیر دیگر، عقل فعال چشمه‌ای است که می‌جوشد و نبی را از معارف و حیانی سیراب می‌کند و نبی با کمالات نفسانی خویش، تنها این شایستگی را یافته است که از فیضان این منبع فیض، هنگام افاضه آن برخوردار شود، اما افاضه و اعطا همچنان فعل عقل فعال و در اختیار اوست.

نتیجه‌گیری

۱. عقل فعال، از مراتب عقل نیست، بلکه موجودی مجرد، مفارق، دارای فعلیت و مستقل از عالم است که خداوند به وسیله آن، فیوضات و برکات خود را به انسان افاضه می‌کند. از نظر فارابی عقل فعال، عقل دهم از سلسله عقول طولیه است و از آن جهت آن را عقل فعال نامیده‌اند که به خلق و تدبیر عالم مادون فلک قمر می‌پردازد و موجودات کثیر مادی را به وجود می‌آورد.

۲. در اندیشه فارابی، وحی حاصل ارتباط وثیق نفس نبی با عقل فعال است. به اعتقاد وی، الهام عقل فعال به انسان، سبب ظهور و فعلیت یافتن استعدادهای فرد در درک حقایق است. به این صورت که ادراکات نبی با قوه ناطقه است و به وسیله قوه متخیله صورت‌دهی می‌شوند. به تعبیر دیگر، از نظر فارابی، وحی به قوه متخیله نبی تنزل داده نمی‌شود، بلکه ارتباط نبی با سایر انسان‌ها به علت وجود ضعف در نفوس انسانی، از راه قوه متخیله امکان‌پذیر می‌شود.

۳. در تفکر فارابی، مکانیسم نزول وحی در نبی تا دریافت معارف و حیانی و ابلاغ به مردم در قالب سه مرحله صورت می‌گیرد: اتصال نبی به عقل فعال برای دریافت فیوضات، ظهور وحی در قوه خیال نبی و تنزل وحی تا حس ظاهری نبی و ایجاد کلام.

۴. از نگاه فارابی، مقام فیلسوف برتر از نبی نیست و کمال قوه متخیله، شرط اختصاصی نبی به حساب می‌آید. در حقیقت، چون عقل کلیات و متخیله جزئیات را درک می‌کند، تفاوت نبی و فیلسوف از دیدگاه فارابی آن است که نبی افزون بر کلیاتی که فیلسوف قادر به درک آن است، از جزئیات وقایع حال و آینده نیز مطلع است.

۱۶۰ هستی و شناخت / سال ۷ / شماره ۲ / پیاپی ۱۴ / صص ۱۴۱ - ۱۶۰

کتابنامه

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین و نجمه السادات رادفر. «تبیین فلسفی وحی از دیدگاه ابونصر فارابی.» آینه معرفت ۹، شماره ۲۹ (۱۳۹۰): ۱۱۵-۱۳۷.
- جعفری، محمد. فلسفه سیاسی فارابی. چاپ اول. قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
- داودی، علی مراد. عقل در حکمت مشاء، از ارسطو تا ابن سینا. چاپ اول. چاپ مرد مبارز، ۱۳۴۹.
- الفاخوری، حنا. تاریخ فلسفه در جهان اسلام. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- فارابی، محمد ابن محمد. معانی العقل، جزء مجموعه الثمره المرضیه. چاپ لیدن، ۱۸۹۰.
- فارابی، محمد ابن محمد. السیاسه المدینه. ترجمه و شرح حسن ملکشاهی. چاپ دوم. تهران: انتشارات سروش صدا و سیما، ۱۳۷۶.
- فارابی، محمد ابن محمد. شرح فصوص (للغازانی) (فصوص الحکمة و شرحه). تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
- فارابی، محمد ابن محمد. فصوص منتزعه. تحقیق دکتر فوزی نجار. تهران: افست دانشگاه الزهراء، ۱۴۰۵ ق.
- فارابی، محمد ابن محمد. السیاسه المدینه. بیروت: نشر دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۶.
- فارابی، محمد ابن محمد. آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها. مقدمه و شرح و تعلیق دکتر علی بو ملحم. بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۹۵.
- کمالی زاده، طاهره. «معانی و کاربردهای عقل در رساله فی العقل فارابی.» قیسات ۱۹، شماره ۷۲ (۱۳۹۳): ۳۷-۶۰. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ملایری، موسی. تبیین فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا. قم: کتاب طه، ۱۳۸۴.